

آیا سوسیالیسم در چین شکست خورد؟

نویسنده: آندرش کارلسون رهبر سابق حزب کمونیست سوئد (م.ل)

مترجم: پیام پرتوی

<http://www.proletaren.se/utrikes/misslyckades-socialismen-i-kina>

چین بعنوان یک داستان موفقیت آمیز سرمایه داری، جایی که در آن روی دیگر سکه یک شکست سوسیالیستی است، توصیف میشود. اما این توصیف نادرست است.

جهش بزرگ به جلو

▪ به مردود اعلام نمودن کامل یک نظریه تنها بدلیل نامطلوب بودن بخشی از آن نیازی نیست. در پشت آن «جهش بزرگ» نیتی پاک قرار داشت. اما کارزار به شیوه بدی طراحی شده و توسط ایده آلیسمی که مخصوص مائو بود توصیف میشود، امری که شکست را اجتناب ناپذیر نمود.

▪ اما شکست الزاما از ارزش یک مدل توسعه غیر متمرکز سوسیالیستی برای همیشه نمیگاهد. بر عکس در شرایطی دیگر و تدارکی بهتر یکچنین مدلی به مبدل شدن بیک مکمل لازم در یک اقتصاد سوسیالیستی قادر است، همانطور که مائو در تفکرات خود داشت.

در اکتبر ۱۹۴۹ برپایی جمهوری خلق چین توسط مائو تسه دونگ از سکویی در بالای میدان تیان آنمن اعلام شد. این تاریخ جهان را نوشت. پر جمعیتترین کشور جهان خود را آزاد نموده و در راه سوسیالیسم گام نهاد. اما انقلاب چین نه یک بلکه سه انقلاب، ملی، ضد فئودالی و سوسیالیستی بود.

در سال ۱۹۴۹ چین از بیش از صد سال پیش نیمه مستعمره ای بود متلاشی و فرسوده از تجاوزات امپریالیستی که با جنگ مواد مخدر در دهه های ۱۸۰۰ آغاز شده بود. تحقیر امپریالیستی برای کشوری، پیش از اروپایی که در آنزمان خوار و خفیفش مینمود، تمدنی هزار ساله داشت، کشوری که اقتصادش مدت زمانی قبل از آن نیمی از جهان را تشکیل میداد، یک فاجعه بود.

یکی از سریعترین وقایع تاریخ جهان مبدل نمودن چین به یک نیمه مستعمره بود. فقط در عرض یکسال چین از ثروتمندترین کشور جهان به یکی از فقیرترین در جهان تبدیل شد.

انقلاب چین به فساد و انحطاط نیمه مستعمره بودن پایان داد. چین قدرت از دست رفته را، و بدین طریق، بر اساس درک خود، جایگاه راستین خود را در جهان، که برای هزاران سال عنوان پادشاهی میانه را به او اعطاء کرده بود، کسب نمود.

تصرف تبت توسط ارتش سرخ نیز، جدا شده توسط یک تجاوز نظامی انگلیسی در آغاز دهه ۱۹۰۰ با توسل به زور، یک امر عادی داخلی بود. یک انقلاب ملی به منطقه ای که امپریالیسم بطور خاص قطعه قطعه کرده است ادای احترام ملی نمینماید.

آزادی ملی نتیجه ثابت ایست از انقلاب چین، اما نتیجه ای بدون تضمین و در هر صورت تضمین نشده توسط رهبران در پکن، که ارائه دهنده سیاست سازش ناپذیر است در برابر هر گونه گرایشی نسبت به تقسیم مجدد چین.

در مورد موضع ملی اشاره به اینکه آرزوی نگاهداشتن یک چین متحد امری بوده است مشترک برای هر دو دولت در پکن و تایپه امریست ضروری، که هر دو تایوان را بعنوان استانی از چین و خود را بعنوان دولتهای قانونی برای تمام چین قلمداد مینمایند.

در حال حاضر وجود دارند نیروهایی که بصورتی رسمی، با شوقی بر انگیخته شده از جانب آمریکا، که تشکیل دهنده عملیست تحریک آمیز بر علیه دیدگاهی در گذشته به اشتراک گذاشته شده، به جدا نمودن تایوان از چین تمایل دارند. آنجا بخاطر ماهیت حساس مسئله. نکته ای دیگر. در جهان غرب چین بعنوان رقیبی در صحنه جهانی قلمداد میشود.

دیدگاه چین کاملاً متفاوت است. چین پس از یک دوره کوتاه از رکود فقط در پی تسخیر جایگاه از دست رفته هزاران ساله خود است. این دیدگاه آینده و گذشته های دور را در نظر دارد. تفکر چینی نه یک دوره ده ساله، بلکه دوره ای صد ساله را محاسبه مینماید، امری که باید در جریان قضاوت در مورد سیاست چین مورد نظر قرار گیرد.

انقلاب چین یک انقلاب اجتماعی، نه فقط تمرکز یافته بر روی روابط فنودالی که مشخص کننده شرایط چین - ه قبل از سال ۱۹۴۹، بلکه بر علیه جنگ سالاران، رواج دهنده گان وحشت و ترور، نیز بود.

این امر متمایز کننده چین از هند است، که انقلابی ملی را انجام داده است، آزادی از حکومت استعماری انگلیس، اما نه آزادی اجتماعی، که روابط فنودالی همچنان مشخص کننده روستاهای کشور است.

طنز تاریخ اینجاست. در حال حاضر سرمایه داری در چین و هندوستان سریعتر توسعه میابد، اما در چین بسیار سریعتر و آن به دلیل اینکه باقیمانده روابط فنودالی ایجاد کننده

مانعی بر سر راه این توسعه نیست، مانند هندوستان، جایی که صدها میلیون کشاورز همچنان به اربابان فئودال وابسته اند و به همین دلیل پراحتی قادر به کشیدن شدن بسوی اقتصاد سرمایه داری نیستند. به عبارت دیگر سرمایه داری توسعه سریعتر خود را مدیون انقلاب اجتماعی چین است!

چه گذشت بر سوسیالیسم؟ امریست بدیهی که ناکام ماند. در حال حاضر روابط تولیدی سرمایه داری بر چین کاملاً مسلط است. اما این ضرورتاً به معنای شکست سوسیالیسم نیست. چرا؟

همانطور که گفته شد چین را در سال ۱۹۴۹ به یکی از کشورهای فقیر جهان مبدل نمودند. تولید صنعتی پایین، در سطح بلژیک، اگر چه دارای جمعیتی صدها برابر بیشتر، و تولید کشاورزی نازل که برای سیر کردن شکم تمام جمعیت چین کفایت نمینمود، ایجاد قحطیهای تناوبی را سبب میشد.

بمنظور فائق آمدن بر عقب ماندگی مائو تسه دونگ و حزب کمونیست چین، در مجموع، مدل توسعه اتحاد جماهیر شوروی را با تشکیل شرکتهای دولتی، برنامه اقتصادی متمرکز، در الویت قراردادن صنعت سنگین، اشتراکی نمودن کشاورزی، ایجاد روابط برابر اجتماعی و کنترل سیاسی متمرکز (که در چین فقط یک سنت سیاسی دراز مدت را دنبال کرد) نسخه برداری نمود.

این نسخه برداری بخشاً بصورتی داوطلبانه انجام شد و با گذشت زمان، مانند ۱۹۵۶-۱۹۶۱ به حالت تعلیق درآمد، دقیقاً با آغاز تلاش مائو تسه دونگ در جهت گسترش اقتصادی غیر متمرکز در خلال کارزاری که «جهش بزرگ» نامیده شد. این «جهش بزرگ اقتصادی» بجای گسترش اقتصادی به منبعی مبدل شد برای ایجاد بحران و افت اقتصادی، با عواقب دشواری برای مردم، بخصوص در روستاها.

به هر رو. چین مدل اتحاد جماهیر شوروی را با یک برنامه پنج ساله، تصویب شده ۱۹۵۲ دنبال نمود. کامیابیها، علیرغم تعلیق در خلال «جهش بزرگ» و انقلاب فرهنگی متعاقب آن، قابل توجه بودند. میان ۱۹۵۲ تا مرگ مائو، ۱۹۷۶، تولید صنعتی در چین بطور متوسط با ۱۱،۲ درصد در سال افزایش یافت، که مقام پنجمین کشور صنعتی جهان را به چین اعطاء نمود.

این توسعه سریع در مجموع، بجز کمکهای اولیه از اتحاد جماهیر شوروی، با توجه به شروع سردی رابطه میان چین و اتحاد جماهیر شوروی از اوایل دهه ۱۹۶۰، بدون دریافت کمک از خارج روی داد.

کودک ناسازگار کشاورزی بود، که آهنگ رشدش بسیار آهسته تر از صنعت بود. اگر میان ۱۹۵۲ و ۱۹۷۶ تولید صنعتی تقریباً سه برابر شد، قبل از هر چیز به دلیل به اجرا گذاردن سیاستی که بصورتی یکجانبه سرمایه گذاریها در صنعت را بر کشاورزی اولویت میداد، تولید کشاورزی فقط دو برابر بود.

اما اغراق در این مورد صحیح نیست. به دلیل اینکه، اگر چه توسعه کشاورزی ضعیف بود، اما با اینحال چین، در مقایسه با هند - بر روی مساحتی از زمین کشاورزی که ۱۴ درصد کمتر و جمعیتی که ۵۰ درصد بیشتر بود - در سال ۱۹۷۷ تقریباً ۴۰ درصد غذای بیشتر، به ازای هر نفر، تولید کرد.

چین در خلال دوران سوسیالیستی همچنین به یکی از برابرتین کشورهای جهان مبدل شده بود، با توجه به اصلاحات اجتماعی که به همه چینیها مراقبتهای پزشکی و تحصیلات رایگان اعطاء مینمود، که شرایط زندگی را بهبود بخشید، کار را تضمین و اساس امنیت اجتماعی عمومی را معمول نموده بود.

اصلاحات اجتماعی کمک چندانی به بالا بردن سطح تولید ناخالص ملی چین نکرد، امری که باید در مقایسه با چین سرمایه داری فعلی مورد توجه قرار گیرد. توسعه انفجار آمیز سرمایه داری امنیت اجتماعی را که در چین سوسیالیستی وجود داشت نابود نموده است. برای کارگران و کشاورزان چینی زیان این روند بزرگتر از سهم کوچک چین از افزایش تولید ناخالص ملی خواهد بود.

نتیجه؟ بله، اینکه چین پس از مرگ مائو، ۱۹۷۶، مانند اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ داخلی ۱۹۱۸-۱۹۲۰، با فروپاشی اقتصادی مواجه نشد. به همین دلیل اصلاحات اقتصاد بازاری جهت براه انداختن اقتصاد متلاشی شده، مانند سیاست نپ در اتحاد جماهیر شوروی، ضروری نبود، اما پایه گذار یک انتخاب سیاسی بوده اند.

به بیان دقیقتر، اصلاحات بازاری نتیجه مبارزه سیاسی شد که پس از مرگ مائو در حزب کمونیست در گرفت و اینکه دنگ شیائو پینگ و هوادارن او را در سال ۱۹۷۷ بصورتی که باید آنرا بعنوان یک کودتای دولتی قلمداد نمود، بر مسند قدرت نشانند.

چین در سال ۱۹۷۷ در بحران بسر نمیبرد. در سیستم سوسیالیستی آن توان بالقوه توسعه با در الویت قرار دادن تولید برنامه ریزی شده برای نیاز داخلی وجود داشت. انتخاب یکچنین مدلی برای ایجاد توسعه بسود اکثریت قریب به اتفاق چینیهها بود.

اما نیروهای سرمایه داری حول دنگ شیائو پینگ پیروز شدند، و قالبی برای توسعه ارائه نمودند که چین را به کارگاه کم درآمد سرمایه داری جهانی، به تروتی بی پایان برای شمار

اندکی از چینیه‌ها و قبل از هر چیز برای شرکتهای فراملی و سرمایه‌گذاران در سراسر جهان
مبدل نمود.

سوسیالیسم در چین شکست نخورد، بلکه در مبارزه طبقاتی ناکام ماند.

آندرش کارلسون

anders.carlsson@kommunisterna.org